

روحانی بزرگوار

سید محمد طباطبائی سنگلجی زعیم

مشروطیت ایران

مبدأ مشروطه و مجلس شورای ملی

- ۳ -



در سنه ۱۳۲۳ علاء الدوله حاکم تهران بود قند بواسطه اغتشاش روسیه کم و گران شد. آقای سید هاشم تاجر قندرا احضار و مؤاخذه نمود. جواب داد تقصیر من نیست قند بواسطه اغتشاش روسیه حمل نمیشود پیرمرد را بی جهت بچوب بست پرسید و جمعی از تجار شفاعت کردند آنها را هم چوب زد آقا سید هاشم و تجار مسجد شاه آمدند بمنوان بست (تحصن) آقایان علماء کلینتاً بمسجد آمدند من هم آمدم. ابتداء بمنزل حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه سابق رفتم چون کمال خصومت را با هم داشتیم.

اظهار خصوصیت کرد گفتم خوب است بمسجد برویم و این مطلب را عنوان کنیم قرار شد علاء الدوله بمسجد بیاید و از تجار استمالت کند و بهر یک عیائی بدهد. تمام تصدیق کردند. بذهن مردم دادند که ماها مجتمع شده ایم که قند را گران کنیم. عوام باور کردند و بنای بدگویی را گذاردند. بعضی آنها بما التماس میکردند که قند را گران نکنید. آخر قرار دادیم آقا سید جمال الدین واعظ بمنبر برود و مردم را بیاباگاهاند که اجتماع ما برای اصلاح است نه گران کردن قند. ما قند نداریم و تاجر قند نیستیم. آقا

سید جمال الدین در سکوی مسجد بمنبر رفت تمام در جلوی مسجد حاضر شدیم ابتداء شرحی تمجید از مظفر الدین شاه و اسلامیت و رأفت او بیان کرد و گفت شاه اگر مسلمان نبود البته اطاعت او را نمی کردیم ولی چون مسلمان است کلیتاً مطیع او هستیم .

امام جمعه از پای منبر برخاست و فحش زیاد بسید جمال داد و امر کرد از منبر بزیرش بیاورند. سید گفت آقا من خلافی نگفتم و نکردم. گفتم اگر شاه مسلمان نبود اطاعت از او نمی کردم الله الحمد مسلمان است و ما او را مطیع خداوند تعالی و پیغمبرش میدانیم این حرفها بخرج نرفت و حاج میرزا ابوالقاسم باو و ماها بدگفت و فحش داد و بسمت خانه اش روانه شد حالت همه متغیر شد چه این حرکت ابداً شایسته او نبود خاصه در مسجد که بمنزله خانه او بود منحصرأ ما را بهت گرفت از این حرکت غیر منتظره و مشغول شور شدیم که چه باید کرد. ناگاه جمعی زیاد با چوب و چماق و قمه و قداره بسمت ماها دویدند گرفتند و میرزا ابوالقاسم فریاد میزد همه را بکشید و اطوار موحشه از آنها ظاهر بود. چوب بسیم های مسجد میزدند. کر مسجد را باین سمت و آن سمت حرکت میدادند (کر ظرف بزرگه آهنی است قابل حرکت که در آن بمقدار دستور شرعی آب میریزند و برای تطهیر نقاطی که در مسجد آلوده است حرکت میدهند)

برای ترسانیدن مردم واقماً گمان کردم کالسکه های پر از لباس برای کفش ماها وارد مسجد شد مدتی این داستان ضرب المثل بود - تفنگ چی زیاد بالای بام مسجد گذارده بودند که اگر مردم دفاع کنند آنها را بزنند معلوم شد امام تهیه این کار را خوب دیده بود. غرض همه فرار کردیم. در مسجد نماند مگر سید جمال الدین متخیرانه که اگر آقا عبد الهادی او را در نبرده بود کشته شده بود ولی او را بمنزل ما آورد و چندی آنجا بود.

میرزا ابوالقاسم بعد از تفرقه مردم نزد غین الدوله رفت و بشاه پیغام داد که ازا امروز تو شاه مستقل شدی غرض قرار دادیم عجالاً بحضرت عبد العظیم متحصن شویم. میرزا ابوالقاسم شرارتها کرد. اذیتها ب مردم کرد مختصراً مردم بحضرت عبد العظیم مجتمع شدند تجار تمام آمدند .

یکماه ماندیم امیر بهادر شرارتها کرد غلامها را امر کرد ریختند بمحن مردم را چاپیدند ، بددوخی برای کلمه که مرحوم آقا سید جمال الدین اقیهه گفت بی غرض فحش کرد - حرص نباشد تا با او بشهر بیائیم. محرمانه اطلاع دادند که کالسکه و درشکه حاضر کرده است و معلوم نیست شمارا کجا میخواهد ببرد . ماها بتدبیر در حرم متحصن شدیم .

آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی بخیال اینکه مرا بشهر بردند غش کرد . امیر بهادر دید حاج شیخ مرتضی بدحال است برخاست و رفت و گفت من در حضرت عبد العظیم هستم هر وقت بنای شهر دارند مرا خبر کنید . آن شب از ترس خواب نرفتم و يك ساعت منتظر بلا بودیم . غرض امیر اعظم آمد و خوب سلوک کرد ما هارا بشهر آورد مرحوم مشیر - الدوله با ما همراه بود روزیاد زحمت کشید و در باب دادن مجلس زیاد همراهی کرد بنامش مقاصد مانوشته شود . هر کس چیزی خواست از قبیل رد مدرسه خان مروی که امام جمعه ضبط کرده بود و عزل عسکر کاریچی و امثال آن ها . من گفتم آنچه مقصود است مجلس عدالت است قبول کردند و بشهر آمدیم .

عین الدوله همرا بطفره میگذزاند و مجلس را نمیداد . در این بین اسباب رفتن بقم فراهم آمد . مدرسه خان و مقبره پشت آن متصل به امامزاده سید ولی را دولت بیانک داد (مقصود بانک روس است) که عمارت برای بانک کند و مرحوم شیخ فضل الله نوری مبلغی پول از رئیس بانک گرفت و آنها را بر رئیس بانک صلح کرد .

حاج شیخ محمد واعظ در مسجد شیخ مرتضی مردم را بهیجان آورد . که ای مردم این مدرسه و مقبره شما است که بانک میشود در وسط معموره متصل بامامزاده و مدرسه و مسجد شیخ عبد الحسین .

واقعا این کار اسباب بسی خسارت ها میشد . علاوه مشرف میشد بسمارت اندرون سلطنتی . غرض مردم ریختند و بناهای بانک را خراب کردند که هنوز بهمان حالت باقی است و دولت مبلغی پول بر رئیس بانک داد . عین الدوله در مقام گرفتن حاج شیخ محمد بود تا روزی او را در محلی دریافته گرفتند آقای سید عبد الحمید از آنجا عبور میکرد خواست بداند چه خبر است نزدیک رفت سر باز شلیک کرد و او کشته شد نعش را به مسجد جامع آوردند خبر شدیم همه با آنجا رفتیم و داد و فریاد کردیم . چند روز آنجا بودیم سپه دار (مقصود سپه دار تنکابنی است که بعد به سپهسالار ملقب شد محمد صادق طباطبائی) برای تفرقه ماها با آنجا آمد قبول نکردیم سر باز دور مسجد را گرفت و بالای ماها را از چهار سمت احاطه کردند (روز بعد از واقعه سید عبد الحمید هم سر باز ها سید حسین را کشته بودند که جنازه او را هم بمسجد آورده بودند . آقا عبد الهادی هم نزدیک بود کشته شود که خداوند ترحم کرد و از خطر رهایی یافت) چندی باین حالت در مسجد بودیم با کمال اضطراب چه مطمئن از جان خود نبودیم .

چند بار قصد کردند بمسجد بریزند و ما را بکشند . غرض آخر قرار شد ما از تهران بمشکات برویم برون آمده روانه قم شدیم . برای کشتن ما جمعی غلام مأموذ کردند . ما

رسیدند و خیال کار داشتند ، در این بین مردم سفارت عثمانی پناه بردند و ما را خواستند یکنفر بچاپاری روانه کردند که بفلامها بگوید متمرص ماها نشوند . غلامها با ما تا قسم آمدند و بودند تا زوانه طهران شدیم و با ما بطهران آمدند . وارد طهران شدیم عین الدوله معزول شد و مجلس را بما دادند و ایران مشروطه شد .

محمد علی میرزا با ما همراه بود نظامنامه مجلس را او واداشت مظفرالدین شاه امضاء کرد برای اینکه ملت با او درو لیمهدی همراه باشند . چون امیر بهادر اصرار داشت در ولیمهد شدن شام السلطنه .

غرض سلام مفصلی در اطاق برلیان منعقد شد که تا آنوقت کسی چنین سلامی ندیده بود و جشن مفصلی گرفته شد جلو مجلس چراغان مفصلی شد .

حال خوب بود تا مظفرالدین شاه مرحوم شد . نوبت محمد علی میرزا رسید . مجلس را بتوپ بست . جمعی را کشت مرا روانه خراسان کرد . مرحوم آقا سید عبدالله را روانه کرمانشاه . اینها مجملی از مفصل و اندکی از بسیار است مختصر آقا سید عبدالله بمنوان مجلس خواهی و شیخ فضل الله بمنوان دشمنی مجلس و مشروطه سبب بهم خوردن مجلس شدند خداوند از تقصیر ماها همه پیرکت محمدص و آل محمد بگذرد .

۵ رمضان المبارک ۱۳۲۹ قمری در قریه ونک

امضاء محمد بن صادق الحسینی طباطبائی

مرحوم میرسید محمد طباطبائی سنگلجی زعیم مشروطیت فرزند برومند سید صادق طباطبائی پیشوای روحانی بزرگ بود که بسال ۱۲۵۸ هجری قمری در تهران متولد و به سال ۱۳۴۰ هجری قمری برابر ۱۲۹۹ شمسی در همین شهر در سنین ۸۲ سالگی بدرود حیات گفت و در مقبره طباطبائی شمال غربی میدان حضرت عبدالعظیم مدفون گردید . وی غیر از مبارزات و فدائاری که در نهضت آزادی ایران و حصول مشروطیت نمود در آغاز سال ۱۳۳۴ قمری هم که نائمه جنگ بین الملل اول بایران گرفت قافله سالار مهاجرین و علمدار کمیته دفاع ملی بود و با حال نقاهت سخت و سرمای جان گزا از تهران مهاجرت و در میان ایلات و عشایر غرب به تبلیغ آنها برای دفاع از مملکت پرداخت و بالاخره با زحمت بسیار خود را بمقتبالات عالیات رسانید بعد از جنگ هم بسال ۱۳۳۷ بهران بازگشت و تا هنگام مرگ یعنی ۱۳۴۰ پیشوای مطلق و مقتدای مردم بود . با شرافت و رشادت ۸۲ سال زیست و با حسن عاقبت و طهارت و تقوی بسرای باقی شتافت .